**مدت: 33 دقيقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

بحث در استدلال به استصحاب بود براي اثبات برائت شرعيه در شبهات حکميه که گفته شد اين استصحاب تقارير عديده دارد و به ملاحظه اين که متيقن‌هاي سابق ما متعدد است. و در جريان استصحاب بجميع شعوبه اشکالاتي وارد شده که بعضي از آن‌ها را مطرح کرديم، بَقِي اشکالات ديگري. بقيت اشکالات أخر.

اشکال ديگر، اشکالي است که محقق نائيني قدس سره فرمودند و آن اين است که در اين جور موارد ما يک قرينه عقليه داريم بر اين که اطلاقات ادله استصحاب شامل اين موارد نمي‌شود و آن قرينه عقليه اين است که تعبد و اثبات يک امري به تعبد در مواردي که خود آن امر بالوجدان حاصل است اين تحصيل حاصل است بلکه اردع اقسام تحصيل حاصل است. يک وقت هست که ما يک چيزي را عالم هستيم حالا مي‌خواهند دو مرتبه ما را.... عالم وجداني و واقعي هستيم،‌ دو مرتبه بخواهند ما را عالم وجداني و حقيقي کنند به آن شيء، اين محال است اما ديگه نمي‌شود گفت اردع است چون اين هم شبيه آن است بلکه ممکن است گاهي بالاتر باشد، ما علم اليقين داريم، حق اليقين کنند، بالاتر کنند. گاهي تعبد داريم، علم تعبدي به يک چيزي داريم مي‌آيند دوباره ما را عالم تعبدي بخواهند بکنند. اين هم محال است چون حاصل است اما ديگه اردع نيست. اما يک وقت يک چيزي را بالوجدان يقين داريم، يقين دارم روز است، شارع بيايد بگويد من متعبد مي‌کنم تو را به اين که روز است. اين ديگه اردع انواع است، من علم وجداني دارم ديگه علم تعبدي براي چه؟ هم تحصيل حاصل است، هم اردع انواع تحصيل حاصل است در اين موارد. حالا در مانحن فيه فرمودند اين چنين است، چطور؟ براي خاطر اين که موضوع عدم استحقاق عقاب نفس شک در واقع است بعد الفحص و اليأس. همين که انسان فحص کرد و مأيوس از ظفر به دليل شد و در وجدان خودش ديد شک دارد نسبت به حکم واقعي، اين تمام الموضوع است عند العقل براي عدم استحقاق عقاب و قبح عقاب. پس در موارد شبهات حکميه بعد الفحص و اليأس فقيه يقين دارد، علم وجداني دارد که استحقاق عقاب وجود ندارد. حالا شارع بيايد بگويد من تو را متعبد مي‌کنم به اين که اين وجوب مشکوک نيست يا اين حرمت مشکوک نيست براي چه؟ براي ترتيب همين اثر عدم استحقاق عقاب و عدم عقاب. اين يعني ما را متعبد کردن به يک چيزي که حاصل است،‌ ما مي‌دانيم بالوجدان عقاب نيست،‌ استحقاق نيست، دوباره شارع به همين ما را متعبد مي‌خواهد بکند، آن هم به اردع انواع التحصيل الحاصل، چون آن که حاصل است علم وجداني است، علم حقيقي است، حالا شما مي‌خواهي ما را متعبد بکني که بنا بگذار،‌ متعبد باش بر اين که عقابي نيست،‌ استحقاق عقابي نيست، اين اردع انواع تحصيل حاصل و امر محالي است پس بنابراين اطلاقات ادله لاتنقض اليقين بالشک آن‌ها اين صور را شامل نمي‌شود، اين قرينه عقلي است که مراد مولي از اين عبارات اين صور نيست. اين فرمايش محقق نائيني علي ما نسبه اليه در اجود التقريرات از ايشان نقل کردند.

 در قبال اين فرمايش وجوهي از مطالب هست حالا ايراداً که بايد اين‌ها را بررسي کنيم. امر اول اين است که اين حرف اخير که اين اردع انواع است اين جا هم شما مي‌خواهيد با استصحاب ما را متعبد کنيد به چيزي که بالوجدان حاصل است اين تمام نيست. چرا؟ براي خاطر اين که اگر ما اين جا استصحاب را جاري بدانيم اين اثر مي‌شود اثر واقعي، وجداني، حقيقي، قطعي. و اين يک مغالطه است و يک توهم خلافي است که در مقام شده. چطور؟ چون همان طور که قبلاً توضيح داده شد علي ضوء کلمات بزرگان اگر شارع بيايد ما را متعبد بکند به اين که وجوب اين جا نيست، حرمت اين جا نيست، به اين عدم وجوب و اين عدم حرمت ما را متعبد بکند بگويد استصحاب عدم وجوب در اين جا داريم، استصحاب عدم حرمت داريم، لاتنقض آن عدم يقين به عدم وجوبت را، يقين به عدم حرمت را،‌ اين را نقض نکن و فرض اين است که حرفش را ما يقين داريم که گفته به ما، يعني حجت است براي ما چون تا دليل استصحاب را يقين به حجت بودن آن را نداشته باشيم به درد نمي‌خورد. پس ما يقين داريم که حجت اقامه کرده شارع بر اين که بگو آن عدم الوجوب الان هم هست، آن عدم الحرمة الان هم هست. وقتي يقين داريم اقامه حجت کرده بر اين جهت، آيا يقين پيدا نمي‌کنيم بر اين که پس عقابش قبيح است؟ يقين نمي‌کنيم که استحقاق عقاب نيست؟ ترتب عدم استحقاق عقاب و ترتب قبح عقاب اين جا ديگه وجداني است بر اين نه اين که متعبدٌ‌به است. قياس اين جا به جاي اين که آن اثر يک اثر شرعي باشد با اين جا که اين اثر عقلي است وقتي در ديدگاه عقل اين اثر عقلي يترتب بر همين مطلب، عقل مي‌گويد اگر خود مولي يقين کردي که تو را متعبد به عدم يک چيزي کرد آن جا استحقاق عقاب نيست حق عقوبت نداري. اگر شما را متعبد کرد ولو در واقع باشد. ولي وقتي خودش آمد اين تمام الموضوع است براي حکم عقل به عدم استحقاق و قبح عقاب بلابيان. پس اين فرق مي‌کند با اين که ما در يک جايي يقين داريم که اين آب با هيچ عاملي ملاقات نکرده نه سابقاً و نه حالاً از عوامل تنجيس، يقين به طهارت داريم. شارع بيايد اين جا بگويد قبلاً که يقين داشتي حالا استصحاب عدم ملاقات کن براي اين که بگويي اين آب پاک است بالتعبد، اين جا درسته، مي‌گوييم آقا ما وجداناً مي‌دانيم پاک است. حالا شما مي‌خواهي ما را متعبد بکني به اين که بگويي پاک است. اين جا درسته،‌ اين جا تعبد به يک امري است که ما علم وجداني به آن داريم، طهارت را وجداناً مي‌دانيم چون مي‌دانيم با هيچ چيز از عوامل تنجيس ملاقات نکرده حالا ما را مي‌خواهد متعبد بکند به همين طهارت، اين غلط است. اما اين در مانحن فيه اين جور نيست، درسته پاي استصحاب در ميان است ولي هر جا که پاي استصحاب در ميان باشد که آن نتيجه نمي‌شود نتيجه تعبدي. در جايي که آن نتيجه عقلاً مترتب بر خود جريان استصحاب است که جريان استصحاب که بالوجدان است، پس آن اثر هم مي‌شود بالوجدان، آن اثر هم مي‌شود حقيقي. اين جا فرض اين است که جريان استصحاب را ما از ادله... فرض مي‌کنيم که اشکال‌هاي ديگر را غمض عين کرديم ديگه، مي‌خواهيم بگوييم اردع است يعني مي‌دانيم ادله استصحاب اين جا را مي‌گيرد، اين جا حجت است. اگر ادله استصحاب اين جا را بگيرد اين اثر بر خود نفس جريان استصحاب بار است، عقل مي‌گويد اگر شارع شما را به استصحابه متعبد کرد بر اين که ماسبق الان وجود دارد که ماسبق عدم وجوب است، عدم حرمت است، نتيجه خود اين استصحاب، نه مستصحب، نتيجه خود اين استصحاب اين است که ديگه شما استحقاق عقاب نداريد، ديگه قبيح است که او بيايد مؤاخذه کند و عقاب بخواهد بکند. بنابراين اين فرمايش محقق نائيني که در کلمات تلامذه ايشان هم قدّس الله اسرارهم، کأنّ اين قسمت مورد مناقشه واقع نشده که بله اگر اين جوري باشد، چنين چيزي لازم مي‌آيد اين يک مغالطه است و منشأ اين توّهم همين شده که استصحاب يک امر تعبدي است ولي توجه نشده که استصحاب نسبت به مستصحب امر تعبدي است اما نسبت به آثار، نه نسبت به بعض آثار که منها اين اثر باشد موضوع واقعي وجداني است،‌ ديگه نسبت به آن ما يقين پيدا مي‌کنيم، آن اثر واقعي و وجداني است و تعبدي نيست. اين امر اول.

امر دوم اين است که حالا اين مطلب را اگر از ايشان بپذيريم ما تارةً مي‌خواهيم تمسک به استصحاب بکنيم براي اثبات برائت شرعيه در قبال کسي که برائت عقليه را قبول دارد، آن وقت جاي اين مسائل و اين حرف‌ها پيدا مي‌شود. ولي تارةً مي‌خواهيم با استصحاب برائت شرعيه را اثبات کنيم در قبال کسي که حق الطاعه‌اي هست مثل شهيد صدر، مثل محقق داماد علي ما نُسب اليه و بعضي ديگر. اين‌هايي که مي‌گويند عقل ما حکم به برائت نمي‌کند در موارد شک در تکليف حتي بعد الفحص. در ديدگاه فهم ما بين قبل الفحص و بعد الفحص فرقي نيست. همان طور که قبل الفحص همه حق الطاعه‌اي هستند و همه قبول دارند، بعد الفحص و يأس عن الظفر بالدليل هم به نظر ما همان جور است. در قبال اين کس‌ها، اين جور قائلين، تمسک به استصحاب اين جور اشکالي ديگه ندارد. پس تمسک به استصحاب اگر هدف ما از تمسک به استصحاب اين است که اگر شما در مسأله قبح عقاب بلابيان گير داريد، براي شما ثابت نيست، حق الطاعه‌اي هستيد ، ما با استصحاب براي شما اثبات مي‌کنيم. بنابراين اين جوري نيست که بگوييم تمسک به استصحاب در اين باب غلط است، وجوهٌ غيرناهضه است. نه اين براي اثبات در مقابل يک مبناي مهم که يک عده‌اي دارند نافع است.

امر سوم که اين جا بايد به آن توجه کنيم اين است که آيا حالا اين اشکال محقق نائيني وارد هست يا وارد نيست؟ از اين جواب‌هايي داده شده؛

جواب اول فرمايش محقق خويي قدس سره است که اين حرف را استاد نپذيرفتند. فرموده که با جريان استصحاب موضوع قاعده قبح عقاب بلابيان از بين مي‌رود و وقتي از بين مي‌رود پس نيست که تحصيل حاصل بشود. موضوع ندارد آن مطلب، و به عبارةٌ أخري جريان قاعده قبح عقاب بلابيان متفرع است بر اين که اين جا استصحاب نباشد. اگر استصحاب بود ديگه آن وجود ندارد. حالا توضيح ذلک:

ايشان فرموده اگر يک اثري مال اعم از واقع و شک در واقع بود، مثل مانحن فيه که عدم وجوب، عدم حرمت اين چيست؟؟ اثرش عدم استحقاق و عدم عقوبت است. شک در واقع هم، شک در وجوب و حرمت هم اثرش همين است، بعد الفحص و اليأس. پس عدم الاستحقاق و عدم العقوبة اثرٌ للأعم من الواقع؛ خود آن مستصحب يا شک در آن. اين جور جاها اين اشکالي که شما گفتيد که لازم مي‌آيد تحصيل حاصل و اردع انحاء تحصيل حاصل، نه چنين چيزي پيش نمي‌آيد. چرا؟ چون با تعبد به اين که شارع مي‌فرمايد متعبدي به اين که وجوب نيست، حرمت نيست من ديگه عملاً شکي در وجوب و حرمت ندارم. وقتي شکي در وجوب و حرمت نداشتم، پس بنابراين حکمي که يترتب علي الشک ديگه وجود ندارد ديگه، موضوع آن نيست تا شما بگوييد اين بالوجدان هست بخواهي با تعبد اثبات بکني، لازم مي‌آيد تحصيل حاصل آن هم اردع انحاء تحصيل حاصل. نه، آن استصحاب اگر در کنار حفظ موضوع براي آن بود که براي علم وجداني حاصل مي‌شد بله اين اشکال شما... ولي اين دو تا در کنار هم نيستند، آن مُذهب موضوع اين هست، وقتي مُذهب موضوع اين بود پس ديگه اين اشکال باقي نمي‌ماند و اين جا اين چنيني است.

س: ...

ج: چرا؟

س: ...

ج: تحصيل حاصل است؟

س: ؟؟

ج: نفرمودند، حالا يک شما مي‌گوييد لغو است، اکل من الغفاء يعني چه؟

س: ...

ج: اشکالي دارد؟

س: ؟؟ اشکالش همين است که...

ج: غير عقلايي است بفرماييد؟ و الا آدم سير که مي‌شود حالا چه اين جور لقمه بگذارد چه آن جوري بگذارد توي ذهنش، بلکه يک هنري است چون الان واقعاً شما مي‌توانيد برسانيد؟

س: ...

ج: حالا پس بنابراين قبول مي‌کنيد که آن اشکال تحصيل حاصل که آقا نائيني فرموده يا يک اشکال ديگر شما بکنيد تا ببينيم آن اشکال وارد است يا نه، اشکال آقاي نائيني که مي‌گويد که اين تحصيل حاصل است و مستحيل است، اين استحاله، استحاله به عقل نظري است نه به عقلي عملي. يعني نه اين که قبيح است. فرق است بين اين دو تا.

س: ؟؟

ج: تحصيل حاصل امتناع ذاتي دارد به عقل نظري، اما قبيح انجام دادن که استحاله ذاتي ندارد تحقق آن.

س: ...

ج: نه، يعني اين جا همان محاليت بالاتر است، افزون است، از همان سنخ است.

س: ...

ج: بله، استدلال فلسفي دارد؛ چيزي که حاصل است دومرتبه وجود پيدا نمي‌کند. به قبيح است و فلان است و اين‌ها نيست. اين قابليت تحقق در اين جا نيست، آقاي نائيني فرموده اين تحصيل حاصل است، قابليت وجود ديگه ندارد، چيزي که موجود است که دوباره موجود نمي‌شود که. اين که بگويد قبيح است، نه مي‌تواند موجود بشود منتها قبيح است.

پس اشکال آقاي نائيني از آن سنخ اشکال‌ها است که اين تحصيل حاصل است، آقاي خويي مي‌فرمايد نه اين تحصيل حاصل نيست به اين بيان که با استصحاب ما موضوع قاعده قبح عقاب بلابيان و موضوع استحقاق العقاب معدوم مي‌شود از بين مي‌رود، پس بنابراين. اين فرمايش محقق خويي قدس سره.

آيا اين جواب درست است به محقق نائيني أم لا؟

قد يقال که اين جواب تمام نيست، چرا؟ چون استصحاب عدم وجوب يا عدم حرمت موضوع قبح عقاب بلابيان را از بين نمي‌برد. چرا؟ چون عقاب بلابيانٍ علي الحرمة، عقاب بلابيانٍ علي الوجوب اين را چه از بين مي‌برد؟ بيان بر وجوب، بيان بر حرمت. نه بيان بر عدم وجوب، نه بيان بر عدم حرمت، اين که موضوع آن را از بين نمي‌برد، اين در کنار آن مي‌‌تواند باشد. و به دو جهت اين جا قبح وجود داشته باشد يا به دو جهت امکان نداشته باشد. خوب دقت مي‌فرماييد؟ شما قاعده‌تان چيست؟؟ قبح عقاب بلابيانٍ بر آن که مي‌خواهيد عقاب بکنيد، مولي براي چه مي‌خواهد عقاب بکند؟ بر وجوب، بر حرمت بلابيانٍ علي الوجوب، بلابيانٍ علي الحرمة عقاب قبيح است. اگر بيايد استصحاب عدم حرمت بکند، عدم وجوب بکند اين موضوع آن را از بين نمي‌برد، بلکه موضوع آن را بيشتر تثبيت مي‌کند. مي‌گويد تو خودت داري مي‌گويي وجوب نيست پس بياني بر وجوب نيست، پس بياني بر حرمت نيست نه اين که موضوع آن را از بين مي‌برد.

س: ...

ج: صحبت از لغو نمي‌کنيم.

س: ... تحصيل حاصل است.

ج: چرا؟

س: ؟؟

ج: چرا هست.

س: ...

ج: اگر روايت گفت که مباح است به دلالت التزام آن جا که اماره است ديگه، به دلالت التزام مي‌گويد وجوب نيست، مي‌گويد حرمت نيست.

س: ...

ج:‌ همين ديگه مي‌گويد بيان نيست. دلالت مي‌کند مي‌گويد بيان بر آن... پس به دلالت التزام مي‌گويد‌‌ آن بيان ندارد، به دلالت التزام مي‌گويد ما بر آن بياني نداريم، در وجوب بياني نداريم، در حرمت بياني نداريم. پس بنابراين اين باز دقت کافي کأنّ اعمال نشده و آقاي نائيني مي‌گويد نه اين دو تا....

س: ...

ج: ولو اين دليل باطل است؟ حرف ايشان اين است که چنين دليلي باطل است، خيال شما را راحت مي‌کند.

س: ...

ج: تحصيل حاصل مگر محال نيست، وقتي تحصيل حاصل محال بود همين طور اول که شروع کردم اين کلام توي عبارت ايشان نيست ولي توضيحاً آوردم که امثال اين فرمايشات را نفرماييد. عرض کردم که به خاطر اين جهت عقلي پس اطلاقات ادله استصحاب اين جا را نمي‌گيرد. پس چنين دليلي وجود ندارد که شما خيال‌تان راحت باشد، به توّهم مي‌خواهيد خيال‌تان راحت باشد. ايشان مي‌گويد وجود ندارد، مي‌گويد چون به خاطر اين اشکال عقلي مي‌فهميم ادله استصحاب اطلاقش شامل اين جور موارد نمي‌شود پس جاري نيست.

س: ...

ج: ببينيد آن عقل چه مي‌گفت؟ مي‌گفت اگر آن وجوب بيان ندارد، با اين استصحاب آن وجوب بيان پيدا مي‌کند؟

س: ...

ج: به همان تکليف يعني مي‌رساند به وجوب. اين هنوز موجود است، اين شک من نسبت به آن هنوز وجود دارد.

س: ...

ج: نه، بيان بر آن درست مي‌کند؟ بيان که براي آن درست نمي‌کند. بيان بر وجوب که درست نمي‌شود که.

س: ...

ج: چرا؟

س: ...

ج: چه مجهول نيست؟

س: ...

ج: بيان دارد؟

س: ...

ج: نه، بيان بر آن درست نمي‌کند هذا علاوه بر اين که اين جور هم عرض کنيم به اين که اصلاً معنا دارد که ما بگوييم حکم شرع حاکم مي‌شود و موضوع حکم عقل را از بين مي‌برد؟ عقل مي‌گويد چه؟ مي‌گويد هر جا شما شک داري وجداناً و شارع تعبد به حکم نکرده عقاب در آن جا نيست، اين حرف عقل است. و ما در اين جا شک وجداني که از بين نمي‌رود، شک وجداني ما موجود است شارع هم که مي‌دانيم تعبد به وجود حکم نکرده، به حکم نکرده. اين را هم مي‌دانيم. چون اگر تعبد کرده، تعبد به عدم حکم است نه تعبد به حکم. پس آن که موضوع حکم عقل است چيست... اين است که شما شک وجداني داشته باشي و شارع هم تعبد به حکم نکرده باشد، هر وقت اين چنين بود عقاب قبيح است پس استحقاق هم وجود ندارد، آيا در اين موارد با استصحاب اين موضوع حکم عقل از بين مي‌رود که شما مي‌فرماييد با آن، آن از بين مي‌رود؟ شک وجداني را که از بين نمي‌برد. با اين هم يقين به عدم تعبد به وجوب و حرمت باز از بين نمي‌رود، ما يقين داريم تعبدي نسبت به وجوب و حرمت نداريم. پس بنابراين داستان حکومت و اين‌ها در اين باب و از اين باب بخواهيم بگوييم که اين موضوع را از بين مي‌برد اين هم محل تأمل و اشکال است در فرمايش محقق خويي.

جواب آخر:

جواب ديگري که اين جا ممکن است داده بشود اين است که اين جا تحصيل حاصل نيست چون ما هو حاصلٌ غير ما يوجد و يحصل است و مايحصل غير ما هو حاصل است.

توضيح مطلب اين است که ما يک قبح عقاب بلابيان داريم، يک قبح عقاب مع البيان علي العدم داريم که قبلاً هم مي‌گفتيم اين را. که اين دومي در ديدگاه عقل ملاکش فرق مي‌کند و اقبح است از آن قبيح. اين دومي مي‌گويد خودت گفتي عقاب ندارد، خودت گفتي وجوب ندارد، خودت گفتي حرمت ندارد، خودت گفتي عقاب نمي‌کنم، با بيان بر عدم عقاب بيايي عقاب بکني اين ديگه خيلي نامردي است، اين خلف وعده است،‌ اين قبحش غير از اين است که هيچي نگفته. آن جا در آن صورت... فلذا بعضي‌ها پيدا مي‌شود مي‌گويد شايد اصلاً قبح ندارد، عيب ندرد. قبح در آن صورت اصلاً محل کلام است، حق الطاعه‌اي‌ها مي‌گويد قبح ندارد اصلاً. اما حق الطاعه‌اي اين جا را هم قبول دارد که اگر خودش گفت عقاب نمي‌کنم بيايد عقاب بکند. پس بنابراين اين جا دو تا مطلب حاصل است؛ با شک در تکليف آن قبحي موجود است و با تعبد شارع به اين که تکليف نيست يک قبح ديگري است، همان که آن جا حاصل است اين جا حاصل نيست. بله جامع بينهما که مطلق الأمنية باشد بله حاصل بوده. جامع بينهما است. اما شارع مي‌خواهد خيال‌ها خيلي راحت باشد، هيچ دغدغه‌اي نداشته باشد به اين که حالا يک کسي ممکن است توي ذهنش هم خطور بکند، حق الطاعه‌اي هم نشده باشد ولي بگويد مثلاً شهيد صدر گفته، آن گفته، همين طور يک وسوسه‌اي، دغدغه‌اي داشته باشد مي‌آيد يک کاري مي‌کند که ديگه کسي نمي‌تواند بگويد، اين اقبح است. پس بنابراين تحصل ما هو حاصلٌ نيست، آن که حاصل است قبحي است که در درجه خفيف‌تر است و موضوعش هم عدم البيان است، آن که مي‌خواهد حاصل بشود با استصحاب آن موضوعش بيان بر عدم است و امر اقبح است و ملاک آخري دارد. ملاکش خلف وعده است، تخلف است، نامردي است، اين‌ها است. پس بنابراين به آقاي نائيني رضوان الله عليه جواب بدهيم و هناک جوابٌ آخر للمحقق التبريزي قدس سره که ببينيم ايشان چه مي‌فرمايند، اين هم فرداي درسي. فردا يکشنبه ما هر چه کوشش کرديم که آقايان جلساتي که براي انتخابات و اين‌ها لازم است بگذارند روزهاي تعطيل، البته من ديروز هم صبح و عصر تهران رفتم براي اين که باز امروز اين جا تعطيل نشود ولي حالا بالاخره کار اسلام و نظام و اين‌ها است که ان شاء الله شماها هم در ثواب اين جهت شريک باشيد، فردا بالاخره تعطيل است براي کارهاي انتخابات، اميدواريم که بعدش تعطيل نباشد و صلي الله علي محمد و آله.

**پايان.**